یادکرد

شهید روحانی احمد هاشمی
از تحصیل در همدان تا شهادت در مهران

احمد یک معلم عملی اخلاق بود

■ روزبه فکور

روحانیون شجاع و بدون ادعای زیادی در دوران دفاع‌مقدس در جبهه‌ها حاضر شدند و در گمنامی تمام به خدمت و جهاد پرداختند. این مردان خدا، جز خدمت به خلق و کسب رضایت خالق چیز دیگری نمی‌خواستند و با تمام وجود در این راه قدم برمی‌داشتند. شهید احمد هاشمی یکی از همین روحانیون بود که زندگی‌اش را وقف دین و خدمت به مردم کرد.

سال ۱۳۳۹، شهید احمد هاشمی در همدان به دنیا آمد. خانواده خیلی زود متوجه روحیات مذهبی او شدند. احمد هرچقدر بزرگ‌تر می‌شد درک و دریافت کامل‌تری از مسائل دینی کسب می‌کرد. سال‌های جوانی و نوجوانی احمد همزمان شد با سال‌های انقلاب و مبارزه مردم انقلابی همدان با رژیم ستمشاهی. احمد نیز وارد جریان‌های انقلابی شد و با توجه به روحیه آزادی و آزادگی که داشت، با تمام توان به مبارزه با سلطنت پهلوی برخاست.

سال ۱۳۵۷ پس از اینکه احمد موفق به اخذ مدرک تحصیلی دیپلم شد، برای ادامه تحصیل وارد حوزه علمیه قم گردید و برای ادامه زندگی و رسیدن به اهداف معنوی خود، تحصیل در علوم دینی را برگزید. با توجه به استعداد و هوش بالایی که داشت، سطوح مختلف تحصیل دینی را با سرعت پشت‌سر گذاشت و با افتخار معمم شد تا در راه اسلام به جهاد علمی و اعتقادی برخیزد. مادر شهید درباره علایق دینی و دغدغه‌های فرزندش چنین می‌گوید: «احمد دغدغه دین داشت. در نگار ضمیرش خدا موج می‌زد. اقیانوس وجودش سرشار از فریاد ایمان بود. دوستان شهید نیز به وضوح این ایمان و خداباوری را در وجود احمد می‌دیدند. او جز درستی و پاکی کار دیگری انجام نمی‌داد و تمام سعی‌اش بر این بود که در راه خدا قدم بردارد.»

نبی‌الله نوری از دوستان شهید، اخلاق و روحیه شهید را اینگونه بیان می‌کند: «شهید یک معلم عملی اخلاق بود. یادم می‌آید چند مسافرتی که با ایشان و رفقا به مشهد مقدس داشتیم، در برخی مسافرت‌ها ایشان مجروح بود، ولی با جراحتی که داشت قسمت اعظم کارها را انجام می‌داد. هر شب بچه‌ها را برای نماز شب و رفتن به حرم مطهر بیدار می‌کرد. ظروف غذای بچه‌ها را می‌شست و با همکاری برادران غذا می‌پخت.» در یکی از همین مسافرت‌ها هم موقع برگشت نزد من آمد و گفت: «فلانی شما به عنوان همسفری که ۱۰ روز با من بودید، نقاط ضعف اخلاق مرا بگویید. به راستی من چه عیبی را در او سراغ داشتم که به او بگویم. کسی که در حق برادر دینی‌اش تا آنجا پیش می‌رود، وقتی لوله آب منزل برادر دینی‌اش ترک خورده، از غروب تا پاسی از شب را به کندن زمین سخت مشغول شده و به بهای ساعت‌ها عرق ریختن و کلنجار با زمین، شادی آب زلال را مهمان سفره دیگری می‌سازد و بعد هم خیلی بی‌ریا می‌گذرد یا برای کمک به همنوع خود به بهانه‌ای او را از کارش جدا می‌سازد و خود به جای او مشغول کار می‌شود، در چنین مردی چه عیبی می‌توان سراغ گرفت.»

شهید هاشمی با استعداد خدادادی و اخلاق نیکو در فعالیت‌های فرهنگی و جذب کودکان و نوجوانان موفقیت حاصل کرده بود. شهید از سوی دفتر تبلیغات اسلامی جهت تبلیغ به استان‌های خراسان، بندرعباس، هرمزگان و کردستان عزیمت کرد و در میدان دفاع نیز مردانه شرکت کرد تا کارنامه فرهنگ خود را زرین سازد. با شروع جنگ تحمیلی و حمله ناجوانمردانه رژیم بعث عراق به مرزهای ایران، داوطلبانه از سوی حوزه علمیه قم به جبهه‌های جنگ عزیمت کرد و عاشقانه در عملیات‌های بزرگی چون ثامن الائمه، شکست حصر آبادان، طریق‌القدس و در رمضان شرکت کرد و در مناطق عملیاتی مختلف به جهاد در راه خدا پرداخت. آنقدر در کسوت یک رزمنده شهادت طلب در جبهه ماند تا سرانجام در ۱۰ تیر ۱۳۶۵ در عملیات کربلای یک که به منظور آزادی شهر مهران انجام شد، بر اثر اصابت ترکش به مقام رفیع شهادت نائل آمد.

> شاید در نگاه اول عجیب به نظر برسد چطور در یک‌سال وضعیت جبهه‌ها اینقدر تغییر کرد، اما اگر خوب نگاه کنیم عوامل تغییر توازن قوا در جبهه‌ها از همان زمانی رقم خورد که برخی در داخل ایمان به ادامه جنگ را از دست دادند

نگاهی به زندگی پزشک شهید مهدی خداپرست در گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید

دعای شهادت آقامهدی هنگام خواندن نماز صبح اجابت شد

■ آرمان شریف

شهید مهدی خداپرست از زمان مبارزات انقلابی، فردی پر تلاش، مؤمن و خستگی‌ناپذیر بود. ۱۷شهریور ۱۳۵۷ تا مرز شهادت رفت ولی حکمت الهی در این بود تا مهدی بماند و وجودش به یاری جبهه‌های دیگر بیاید. عشق به شهادت همواره در وجودش بود و همیشه در مناجات‌ها و نیایش‌هایش شهادت را از خدایش طلب می‌کرد. شهید خداپرست سرانجام در ششم اسفند ۱۳۶۲ در منطقه عملیاتی خیبر به شهادت رسید تا آرزوی قلبی‌اش محقق شود. همسر شهید، پروین خوش‌صولتان حدود یک‌سال و نیم با شهید زندگی کرد و سه ماه پس از شهادت همسرش، فرزندش به دنیا آمد. همسر شهید از نزدیک ایمان، صداقت و درستی شهید خداپرست را درک کرد و در گفت‌وگو با «جوان» بخش‌هایی از خاطراتش با شهید را با ما در میان گذاشت.

آشنایی شما با شهید خداپرست چه زمانی و به چه شکلی رقم خورد؟

من در سال ۶۰ با شهید آشنا شدم. چون نسبت دوری با هم داشتیم در یک رابطه خانوادگی او را به من معرفی کردند. پس از آشنایی اولیه و صحبت‌های زیادی که با هم داشتیم، همان سال عقد کردیم و یک‌سال بعد مراسم ازدواجمان برگزار شد. مراسم خاصی نداشتیم و فقط خانواده‌های‌مان در مراسم حضور داشتند. خطبه عقدمان را آقای حائری شیرازی خواندند و خیلی ساده زندگی مشترک‌مان شروع شد. نزدیک منزل پدر شهید، خانه‌ای را اجاره کردیم و سال ۶۳ اولین فرزندمان به دنیا آمد.

شهید چه ویژگی‌ها و امتیازی داشتند که شما قبول کردید با ایشان ازدواج کنید؟

ایشان آن زمان در سپاه فعالیت داشتند و در بخش فیزیوتراپی بیمارستان نجمیه و بیمارستان شهید مصطفی خمینی کار می‌کردند و مسئول جانبازان هم بودند. زمان جنگ در چند آسایشگاه جانبازان کار می‌کردند و پس از عقد من را با خودشان به این آسایشگاه‌ها بردند. جانبازان خیلی به شهید علاقه‌مند بودند، چون همیشه یک روی خوش و لب خندان داشتند و این علاقه به شهید خداپرست از همین جا می‌آمد. دوستانش او را «پدر جانبازان» خطاب می‌کردند.

ایشان یک‌بار در کنکور سراسری دانشگاه‌ها شرکت کردند و در رشته پزشکی ارتش قبول شدند و تمام مراحل پذیرش را با موفقیت گذراندند، ولی پس از تفکر بسیار تصمیم گرفتند که از رفتن به ارتش شاهنشاهی خودداری کنند، زیرا در آن صورت خود را مجبور به خدمت به نظام شاهنشاهی می‌دانستند. سال بعد یک‌بار دیگر در کنکور سراسری شرکت کردند و در رشته فیزیوتراپی دانشکده توانبخشی قبول شدند و به تحصیل در این رشته پرداختند. بعد ایشان برای ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد قبول شدند و یک ترم هم خواندند و امتحان‌های‌شان را هم دادند و بعد به جبهه رفتند. حتی نمره‌های‌شان را هم نگرفتند، وقتی که نمره‌های‌شان آمد، ایشان شهید شده بودند.

اخلاق و شخصیت شهید را چطور دیدید؟

ایشان خیلی خوشرو و خوش اخلاق بودند و همیشه لبخند رو لبشان داشتند. شهید خداپرست خیلی به نماز اهمیت می‌داد. وقتی از بیرون به خانه می‌آمد و من را در حال نماز خواندن می‌دید، لبخندی می‌زد و می‌گفت از آن نورها به من هم بدهید. این اواخر هنگامی که خودشان نماز می‌خواندند، می‌گفتند می‌خواهم حواسم بیشتر جمع باشد و تمام وجودم غرق در عبادت شود. شهید خداپرست به هیچ گروهی وابسته نبود و اعتقاداتش همان اعتقاد به امام و ولایت بود. ضد چپی‌ها و ضد منافقین بود. در بهداری سپاه فعالیت می‌کرد و تفکرات اسلامی و انقلابی داشتند. خیلی روی صداقت، درستی و راستگویی تأکید داشتند و با تمام وجود به حضرت امام عشق می‌ورزیدند. وقتی که خرمشهر آزاد شد، نگران بود که جنگ تمام شود و او شهید نشده باشد. می‌گفت نکند یک زمانی امام نباشد، من باشم.

شهید خداپرست در مسائل اعتقادی و تقیدات مذهبی چگونه انسانی بودند؟

شهید خیلی در رابطه با مسائل دینی حساس بودند. مثلاً قرار می‌گذاشتیم با هم به نماز جمعه و دعای کمیل برویم. به نظرم اگر این برنامه‌ها در زندگی شهید نبود، شهادت نصیب‌شان نمی‌شد. اینکه ما دست به خودسازی بزنیم با حرف و شعار به دست نمی‌آید و جهد و تلاش می‌خواهد. شهید از نمازش مواظبت می‌کرد. آقا مهدی یک کلیه داشت و نمی‌توانست روزه بگیرد و در طول روز باید آب می‌خورد. از این بابت خیلی ناراحت بود و می‌گفت، نماز قضا ندارم، ولی بعضی از روزه‌هایم قضا شده است و دوست داشت کسی روزه‌های قضایش را بگیرد. خیلی روی حق‌الناس و بیت‌المال حساسیت داشت. زمان عقد وقتی من می‌خواستم به پیچ شمیران بروم، ایشان من را می‌رساند و در آخر می‌گفت، ببخشید شما ۱۵۰ تومان روی داشبرد بگذارید چون ماشین برای سپاه است. می‌ترسید یک ریال در زندگی‌اش جابه‌جا شود. شهید خداپرست همواره با استناد به حدیثی از امام سجاد (ع) که آن را زینت بخش خانه کرده بود، از خدا چنین می‌خواست: «خدایا سه عشق می‌خواهم: عشق به خودت، عشق به کسانی که تو را دوست دارند و عشق به هر عملی که مرا به تو مربوط می‌کند.» اخلاص، تعالی بخش عبادات، اخلاق و رفتارش بود. رعایت نکات مهم و ریز اخلاقی، عظمت شخصیتش را دو چندان می‌کرد. همین پاکی و صداقت شهدا را به چنین جایگاه والایی رساند. آنقدر شهادت را دوست داشت که همیشه توفیق شهادت را از خدا طلب می‌کرد.

درباره شهادت یا جبهه رفتن تا به حال صحبت کرده بودید؟

یک‌بار که به مشهد رفته بودیم، شهید گفتند من در حرم آرزوی شهادت کردم تا خدا این مقام را به من بدهد.

زمان آشنایی هم من سؤالات متعددی که مربوط به ازدواج بود را به ایشان دادم تا پر کند و بعد با همدیگر صحبت کردیم. به تبع آن زمان همه طرفدار سادگی و بی‌تکلفی بودند و شهید هم چنین ویژگی‌هایی داشت. مراسم ازدواجمان حتی از عرف آن زمان ساده‌تر بود.

> خیلی خوشرو و خوش اخلاق بودند و همیشه لبخند رو لبشان داشتند. شهید خداپرست خیلی به نماز اهمیت می‌داد. وقتی از بیرون به خانه می‌آمد و من را در حال نماز خواندن می‌دید، لبخندی می‌زد و می‌گفت از آن نورها به من هم بدهید

هر دو انگیزه‌های مذهبی داشتیم و وقتی بحث جبهه رفتن پیش آمد، من گفتم نمی‌توانم به شما بگویم که به جبهه بروید یا نروید و چیزی نیست که من بگویم، این مسئله‌ای هست که خدا گفته و بالاخره باید انجام بدهید. قبل شهادت‌شان هم خیلی خواب می‌دیدند و رؤیاهای صادقانه زیادی داشتند. مثلاً می‌گفتند، خواب دیدم عکسم را روی دیوارها زده‌اند که شهید شده‌ام. برادر آقامهدی، شهید هادی خداپرست هم قبل از ایشان شهید شده بود و خواب برادرشان را زیاد می‌دید.

به خاطر شهادت برادرشان ناراحت بودند؟

خیلی از این بابت ناراحت بودند. شهید هادی خداپرست در فروردین ۱۳۶۲ در عملیات والفجر یک به شهادت رسید و آقا مهدی نمی‌دانست خودش هم چند ماه دیگر به برادرش می‌پیوندد. آقاهادی پنج سال از آقامهدی بزرگ‌تر بودند و همیشه احترام برادرش را داشت. بچه‌های برادرش را خیلی دوست داشت و خیلی مراقب‌شان بود. پیکر برادرش را نیاورده بودند و خوابش را خیلی می‌دید. می‌گفت من و او با هم بودیم، ولی او از من جلوتر زد و شهید شد.

> دوستان شهید می‌گفتند، وقتی شهید خداپرست به جبهه رسید، گفت من می‌خواهم جلو بروم و وقتی به بیمارستان صحرایی خاتم‌الانبیا در منطقه جفیر در عملیات خیبر رفتند، گفتند یک کاری به من بدهید که از همه سخت‌تر باشد

در جبهه چه مسئولیت‌هایی بر عهده داشتند؟

آقامهدی دو، سه بار به جبهه رفته بودند و آخرین باری که به جبهه رفتند، گفتند یک هفته‌ای در منطقه می‌مانم و بعد برمی‌گردم. دوستان شهید می‌گفتند، وقتی شهید خداپرست به جبهه رسید، گفت من می‌خواهم جلو بروم و وقتی به بیمارستان صحرایی خاتم‌الانبیا در منطقه جفیر در عملیات خیبر رفتند، گفتند یک کاری به من بدهید که از همه سخت‌تر باشد. دیگر ایشان باید مجروحان را از خط مقدم به بیمارستان برساند و شهید خداپرست هم این کار را انجام می‌داد. موقع نماز صبح چند نفری در حال خواندن نماز بودند که توپی در آن منطقه منفجر می‌شود. شهید رهنمون هم آنجا به شهادت می‌رسد و بعد شهید خداپرست؛ دستشان قطع می‌شود و ترکش هم به قلب‌شان می‌خورد. ما یک‌سال و نیم با هم زندگی کردیم و آقامهدی ششم اسفند ۶۲ شهید شدند. شهید شاه‌آبادی برای آقامهدی نماز خواندند و پسرمان هم خرداد سال ۶۳ به دنیا آمد.

از آخرین اعزام‌شان به جبهه تصویری در ذهن‌تان مانده است؟

با موتوری که داشت من را جلوی سرویس دانشگاه پیاده کرد و رفت. وقتی که می‌رفت، نمی‌دانم چرا با خودم گفتم شاید این بار برنگردد. به خانه رفت، لباس‌هایش را برداشت و بعد راهی جبهه شد. همان روزی هم که شهید شد، همه از این موضوع خبر داشتند، ولی چیزی به من نگفتند. من همان روز خواب ایشان را دیدم که به من گفتند، من آمدم و من هم با تعجب گفتم چه زود آمدی. گفت کارم دیگر تمام شده و آمده‌ام. زمانی که خبر شهادت را متوجه شدم من در مدرسه مشغول تدریس بودم و خیلی گریه کردم و وقتی خبر را شنیدم انگار کوهی روی سرم خراب شد.

شهادت‌شان برایتان سخت بود؟

بله. من ۲۲ ساله بودم که آقا مهدی شهید شدند و این اتفاق خیلی برایم سخت بود. آن روزها خیلی ناراحت بودم و می‌توانم بگویم خواندن نماز و دعا نجاتم داد. آن زمان در کتابخانه تربیت معلم کار می‌کردم، نمازهایی که برای خودم و شهید می‌خواندم حالم را خیلی بهتر می‌کرد. دعای کمیل می‌خواندم و می‌دیدم که چقدر در زندگی‌ام اثر گذاشت.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۵۳۵

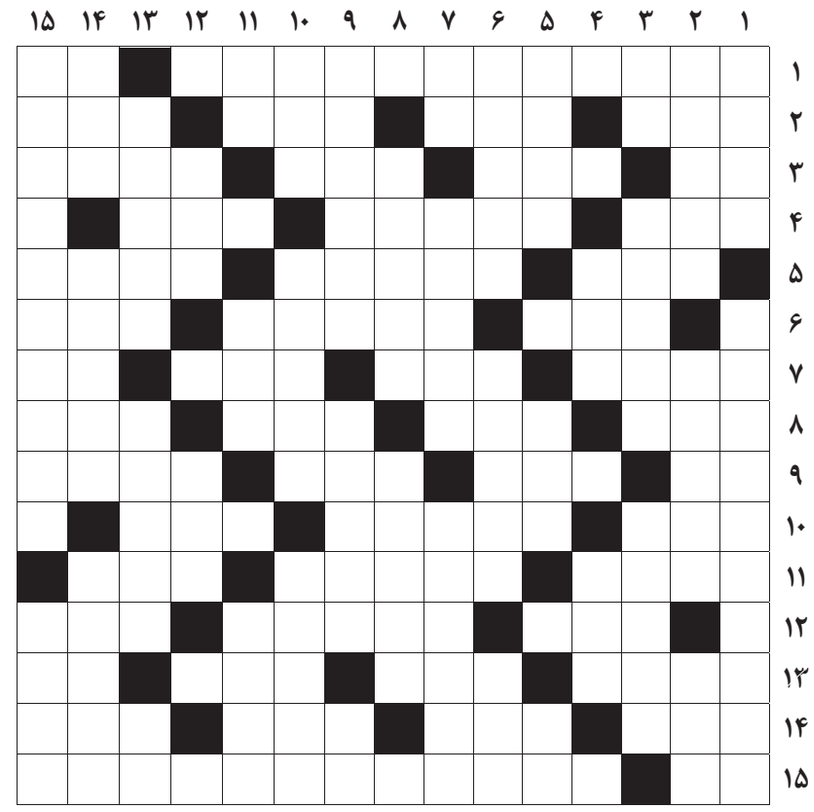

از راست به چپ

■ ۱-قهرمان رهایی‌بخش امریکای لاتین از چنگ استعمار اسپانیا-گونه■ ۲-از اجزای ترشی-اولین نمازی که پیامبر خواند-از حروف مقطعه قرآن-بزرگ ترین تفریح■ ۳-مخفف هستم-از وسایل بازی بچه‌ها در پارک‌ها-کتاب هندو-از تیم های فوتبال برلین آلمان■ ۴-مادر وطن-میزبان المپیک ۱۹۷۲-به گله می زند■ ۵-وسیله دفاعی حشره-از گل‌های زیبا-سفره چرمی■ ۶-پرستار-شجاع-نوعی آجر■ ۷-از ارکان نماز-معدن-واحد پول رومانی - اسب تبریزی■ ۸-مادر باران-از خوشحالی در می‌آورند-یک حرف و سه حرف-زمان زودگذر■ ۹-زوبین-شهری در سوریه-یکای سرعت هواپیما-پنج‌شنبه عرب‌زبان■ ۱۰-واحد اندازه‌گیری آب رودخانه-نقاشی روی دیوارها و سقف ساختمان‌ها-صدویازده■ ۱۱-در بازار بورس معامله می شود-چرب‌زبان-زخم■ ۱۲-در مثل از آن کوه می‌سازند-کتاب هرمان هسه-واحدی در ارتش■ ۱۳-جوش صورت-مکر و حیله-نهنگ-سرخ کمرنگ■ ۱۴- تنه درخت-برس چهارپایان-هر یک از شیارهای لوله تفنگ-عددی در تهران■ ۱۵-راست ایستاده-فرشتگان موکل به ثبت و ضبط اعمال خیر و شر انسان

از بالا به پایین

■ ۱-سیستم نمایش تصویر رنگی در تلویزیون-بالارفتن آن قدرت خرید مردم را افزایش می‌دهد■ ۲-ضرب شمشیر-همراه دبدبه-مرکز استان البرز■ ۳-تکرار حرفی-تالاسمی خفیف-یاقوت■ ۴-دین و مذهب-چراغ آسمان ■ ۵- دستگاه سیاسی؛ حکومت-لتکا-فرورفتگی ظرف بر اثر ضربه■ ۶-سلامت و تندرستی-نیدلان-ریسمان■ ۷- پرحرفی-تنیس‌باز بنام اسپانیایی-کشف مادام کوری■ ۸-از آلات موسیقی-بندری در سوئد■ ۹-آرامش‌بخش دل‌ها-سردار تورانی شاهنامه-سرکه■ ۱۰-دوستی-زمین بی آب و بایر-سازمان امنیت شاه■ ۱۱-صدمتر مربع-زمین پر آب و علف-کتاب زولا■ ۱۲-بانگ درنده-صلیب■ ۱۳-روی پوزه‌اش شاخ دارد-نفس اغواکننده-نمازی که فقط بر پیامبر واجب بود■ ۱۴-ولگرد خیابانی-بردش معروف است-سرخ مایل به قهوه‌ای■ ۱۵-فلسفه مبتنی بر اصالت عمل وارجحیت آن-نام قدیم طبس

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۱	۳						
							۹	۴
			۷		۶			
۲			۸		۵			
۹							۱	۷
۴				۲	۹			۵
						۸		۲
۷	۴					۶		
			۶	۵	۲			

۱	۸	۴	۴	۹	۶	۶	۷	۴
۶	۹	۶	۱	۷	۴	۴	۴	۸
۴	۴	۷	۸	۴	۶	۹	۶	۱
۹	۷	۴	۶	۴	۱	۶	۸	۴
۸	۱	۴	۴	۶	۴	۷	۹	۶
۶	۴	۶	۹	۸	۷	۱	۴	۴
۴	۴	۹	۶	۱	۸	۴	۶	۷
۷	۶	۱	۷	۴	۹	۸	۴	۶
۹	۶	۸	۴	۶	۴	۴	۱	۹

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۵۳۴

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ب	ح	ا	ر	ا	ل	ا	ن	و	ا	ر	■	م	س	ا
۲	س	و	ر	ا	خ	■	ق	ر	ق	ی	ز	س	ت	ا	ن
۳	ت	ر	ی	ت	■	د	ل	گ	ا	ن	■	ا	ر	م	■
۴	■	ا	ب	ق	ا	■	س	ر	■	ف	ل	و	ر	ا	
۵	ب	م	■	هـ	م	ر	ا	ی	■	ک	ر	ا	ن	■	د
۶	ن	ا	ن	■	ر	و	س	■	و	ر	ی	د	■	ک	م
۷	د	ل	ا	ل	ی	■	ت	ر	ف	ن	■	د	ت	ل	و
۸	ی	م	هـ	■	ی	د	■	و	ا	ر	■	ش	ی	و	ن
۹	ک	ا	هـ	■	ف	و	ل	ا	د	■	ن	ا	م	ز	د
۱۰	ا	ت	■	د	ی	د	ن	■	ا	ی	ش	■	م	ا	هـ
۱۱	ل	ف	ی	ل	هـ	■	م	ر	ک	و	ر	■	پ	ی	ی
۱۲	ا	س	ل	ا	م	■	د	ا	■	س	ر	ی	ر	■	ل
۱۳	■	ر	و	ن	■	س	م	س	ا	ر	■	م	ا	ن	ا
۱۴	د	ن	ب	ا	ل	هـ	ر	و	ی	■	د	ی	و	ا	ر
۱۵	ب	د	ر	■	و	ی	ل	ی	ا	م	هـ	ا	ر	و	ی